

فصلنامه علمی-ترویجی مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی (فروغ وحدت)
سال دوازدهم / دوره جدید / شماره ۴۵ / پاییز ۱۳۹۵
صص ۶۴-۷۳

شهادت ولدالزنا برزنا در فقه مذاهب چهارگانه اهل سنت و زیدیه



۳۶

مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی

سال دوازدهم
شماره ۴۵ - پاییز ۱۳۹۵

• ایوب شافعی پور

کارشناس ارشد فقه مقارن و حقوق جزای اسلامی دانشگاه مذاهب اسلامی

ayoubshafei@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۷/۲۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۹/۲۸

چکیده

احکام مربوط به ولدالزنا همواره در فقه اسلامی، مورد بحث و مناقشه بوده است. یکی از احکام مربوط به ولدالزنا، مبحث شهادت او است. مذاهب فقهی چهارگانه اهل سنت و زیدیه به اتفاق، شهادت ولدالزنا را در همه امور اعم از مدنی و جزایی پذیرفته‌اند، به جز مذهب مالکی که شهادت ولدالزنا را بر زنای شخص دیگر، جایز نمی‌داند. جمهور مذاهب فقهی اهل سنت و زیدیه دلیل خود را عمومات و اطلاقات آیات قرآن مبنی بر پذیرش شهادت فرد عادل بیان کرده‌اند و معتقدند که آیات، مطلق عادل بودن را شرط دانسته و قید دیگری چون نسب را شرط ندانسته است. در مقابل، مالکیه دلیل خود را مبنی بر عدم پذیرش شهادت ولدالزنا بر زنای شخص دیگر، میل و رغبت ولدالزنا به اینکه دیگران نیز همانند او باشند و مرتکب زنا شوند، تا همتایان او بیشتر شوند و این مصیبت بر او، سبک شود، بیان، و در این مورد به برخی از ادله نقلی و عقلی استدلال کرده‌اند.

کلیدواژه‌ها: شهادت، ولدالزنا، مذاهب اهل سنت، زیدیه، نسب، اثبات زنا.

مقدمه

نهاد خانواده در اسلام، دارای اهمیت والایی است، به طوری که همواره به عنوان یک نهاد مقدس به شمار رفته است. دین مبین اسلام همیشه بر ازدواج و تشکیل خانواده تأکید زیادی داشته و انسانها را به این امر مقدس تشویق کرده است، تا با دستیابی به سعادت و آرامش، خود را از هرگونه گناهی که ممکن است، متوجه آنان شود، برحذر دارند. در این میان ممکن است عده‌ای خارج از نکاح شرعی، باهم رابطه برقرار کنند و در نتیجه این رابطه غیرمشروع، فرزندی از آنان به وجود آید که در جامعه اسلامی از آنان، با عنوان «ولدالزنا» یا «فرزندان نامشروع»، یا در نظام حقوقی با عنوان «اطفال ناشی از روابط آزاد» یاد می‌شود. از آنجا که شریعت اسلامی، برای همه امور زندگی بشر، برنامه کامل و منسجمی ارائه نموده است. برای کودکان ناشی از رابطه نامشروع و خارج از ازدواج شرعی نیز احکامی وضع کرده که در برخی موارد با حقوق کودکان مشروع، متفاوت است. فقها بارها از آن احکام سخن به میان آورده‌اند، مانند احکام مربوط به ارث، نفقه و نسب ولدالزنا.

پژوهش حاضر در صدد پاسخ‌گویی به این سؤال است که آیا شهادت ولدالزنا بر زناي شخص دیگر، نزد فقها جایز شمرده شده است یا خیر؟ هرچند جمهور مذاهب فقهی اهل سنت تفکیکی بین ولدالزنا و ولدالنکاح در مسئله شهادت قائل نشده‌اند و در پی مساوی سازی حقوق و احکام ولدالزنا و فرزندان مشروع برآمده‌اند، اما از آنجا که در این میان، مالکیه با دیگر مذاهب اهل سنت در شهادت ولدالزنا بر زناي شخص دیگر، مخالفت کرده و نظر آنان را نپذیرفته است، لازم است تا با بررسی نظرات مذاهب فقهی اهل سنت و تطبیق آن با فقه زیدی، نظر برگزیده و راجح تبیین گردد. از آنجا که تا به حال پژوهشی در این باره صورت نگرفته است، ضرورت آن آشکار می‌شود.

مفهوم شناسی

(۱) شهادت

شهادت در لغت از شَهَدَ به معنای حضور به همراه علم،^۱ مشاهده و دیدن^۲ و خیر قاطع،^۳ آمده است. اما اکثر فقهای مذاهب شهادت را در اصطلاح این‌گونه تعریف کرده‌اند: شهادت عبارت است از خبر دادن راست از حقی به نفع یا ضرر دیگری، با لفظ اَشْهَد و در مجلس حکم.^۴

(۲) ولد

وَلَدٌ که جمع آن اولاد است، در لغت، به معنای نسل، زاده، فرزند و بچه به کار رفته است.^۵ معنای اصطلاحی ولد از معنای لغوی آن خارج نیست و به معنای نسل که شامل مذکر و مؤنث می‌شود، آمده است،^۶ همان‌گونه که خداوند در قرآن می‌فرماید: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ»^۷؛ «خداوند درباره (ارث بردن) فرزندان (و پدران و مادران) به شما فرمان می‌دهد و بر شما واجب می‌گرداند که (چون مُردید و دخترانی و پسرانی از خود به جای گذاشتید) بهره یک مرد به اندازه بهره دو زن است».

(۳) زنا

زنا در لغت از ماده «زَنَى يَزْنِي زَنًى» گرفته شده و به معنای فجور (هرزگی و فساد) آمده است.^۸ اما مذاهب فقهی در تعریف اصطلاحی زنا، دارای دیدگاه واحدی نیستند، بلکه در ماهیت آن به گونه زیر اختلاف کرده‌اند:

حنفیه: آمیزش کردن مردی در قُبُل زنی که خالی

۱. معجم مقاییس اللغة، ج ۳، ص ۲۲۱.

۲. المعجم البسيط، ص ۲۷۴.

۳. تاج العروس، ج ۸، ص ۲۵۲؛ لسان العرب، ج ۳، ص ۲۳۹؛ الصحاح، ج ۲، ص ۴۹۴.

۴. کنز الدقائق، ص ۴۷۱؛ الذخيرة، ج ۴، ص ۳۰۳؛ الحاوی الکبیر، ج ۷، ص ۴؛ المغنی، ج ۵، ص ۶۵؛ البحر الزخار، ج ۶، ص ۲۴.

۵. معجم مقاییس اللغة، ج ۶، ص ۱۴۳؛ تاج العروس، ج ۹، ص ۳۲۱؛ فرهنگ معاصر عربی - فارسی، ص ۱۲۳۹.

۶. المصباح المنیر، ج ۲، ص ۶۷۱.

۷. نساء، ۱۱.

۸. القاموس المحيط، ص ۱۲۹۲؛ لسان العرب، ج ۱۴، ص ۳۵۹.





از ملکیت و شبهه باشد.^۹ ناگفته نماند که ابویوسف و محمد بن حسن دو شاگرد امام ابوحنیفه برخلاف شخص امام ابوحنیفه قائلند که جماع در دُبُر زن خالی از ملک و شبهه، زنا محسوب می‌شود.^{۱۰}

مالکیه: آمیزش کردن در فرجی که بدون عقد نکاح واقع شود و خالی از شبهه عقد یا ملک باشد.^{۱۱} شافعیه: فرو بردن مرد آلت خود را در فرج زنی - خالی از شبهه - که بر او حرام است.^{۱۲}

حنابله: انجام دادن کار فاحشه‌ای در قُبُل یا دُبُر کسی.^{۱۳} زیدیه: فرو رفتن آلت شخص زنده‌ای در شرمگاه شخص زنده‌ای دیگر در قُبُل یا دُبُر آن.^{۱۴}

با بررسی تعاریف مذکور، ملاحظه می‌شود که جمهور اهل سنت (مالکیه، شافعیه و حنابله)، زیدیه و ابویوسف و محمد بن حسن دو شاگرد امام ابوحنیفه قائلند که دخول «ذکر» در قُبُل و دُبُر زن غیر ملک و شبهه، زنا محسوب می‌شود، برخلاف شخص امام ابوحنیفه که مورد زنا را منحصر در «قُبُل» دانسته است. هرچند فقها در تعریف زنا باهم اختلاف کرده‌اند، اما در اینکه «زنا وطی و آمیزش حرام و عمدی» است، باهم اتفاق دارند.

با تأمل در تعاریف فقها از زنا، به نظر می‌رسد تعریف ابوحنیفه جامع باشد؛ زیرا ماهیت زنا با ماهیت لواط متفاوت است؛ به خصوص آنکه صحابه و در پی آن، مذاهب فقهی در مجازات «لواط» اختلاف کرده‌اند، در حالی که زنا، مجازات مشخصی دارد. پس وجود تمایز بین مجازات لواط و زنا، بیانگر تمایز در ماهیت است و افزون بر آن، مقصود از جماع در «قُبُل» با مقصود از دخول در «دُبُر» نیز متفاوت است، به گونه‌ای که در موضوع جماع در «قُبُل» اختلاط در انساب ایجاد

می‌گردد، برخلاف دخول در «دُبُر».

۴) ولدالزنا

براساس تعاریف ارائه شده از دو واژه «ولد» و «زنا»، تعریف عبارت ترکیبی «ولدالزنا» عبارت است از: «فرزندی که مادرش او را از طریق غیر شرعی یا با رابطه حرام به دنیا آورده است»؛ بدین معنا که تولد وی خارج از نکاح شرعی باشد.

شروط شاهد

فقه‌های مذاهب برای شاهد شروطی را ذکر کرده‌اند که اگر دارای این شروط نباشد، شهادت او مورد قبول واقع نمی‌شود. بیان این مبحث، از آن جهت است که مشخص شود آیا «شهادت ولدالزنا» با شروط مذکور مطابقت دارد یا خیر. این شروط عبارتند از:

۱) مسلمان بودن

حنفیه،^{۱۵} مالکیه،^{۱۶} شافعیه،^{۱۷} حنابله^{۱۸} و زیدیه،^{۱۹} مسلمان بودن شاهد را شرط دانسته و شهادت کافر بر مسلمان را جایز نمی‌دانند. این مذاهب، برای اثبات مدعای خود به آیاتی از قرآن از جمله آیه ۲۸۲ سوره بقره و آیه ۲ سوره طلاق استدلال کرده و معتقدند: در این آیات ذکر شده که دو نفر از مردان خود را گواه بگیرید و منظور از خود در این آیه یعنی از میان مسلمانان؛ پس براساس مفهوم مخالف آیه، شهادت غیرمسلمان بر مسلمان جایز نیست و همچنین در آیات بیان شده که از کسانی شاهد بگیرید که مورد رضایت و اطمینان شما باشند، در حالی که غیرمسلمان قابل اطمینان و مورد رضایت نیست و نیز در آیات ذکر شده که دو مرد عادل از میان خودتان گواه بگیرید، در حالی که غیرمسلمان عادل محسوب نمی‌شود. اما

۹. التعریفات، ص ۱۱۵؛ البحر الرائق، ج ۳، ص ۱۰۶.

۱۰. الهدایة، ج ۲، ص ۳۴۴.

۱۱. بدایة المجتهد، ج ۴، ص ۲۱۵.

۱۲. معنی المحتاج، ج ۵، ص ۴۴۲.

۱۳. الروض المرعب، ص ۶۶۴.

۱۴. البحر الزخار، ج ۱۴، ص ۱۰۴.

۱۵. الأصل، ج ۴، ص ۲۱۹.

۱۶. مواهب الجلیل، ج ۶، ص ۱۵۱؛ التاج و الإکلیل، ج ۸، ص ۱۶۱.

۱۷. المجموع، ج ۲۰، ص ۲۸۷.

۱۸. الکافی فی فقه الامام احمد، ج ۴، ص ۲۷۱؛ المغنی، ج ۱۰، ص ۵۹.

۱۹. البحر الزخار، ج ۶، ص ۳۵؛ التاج المذهب، ج ۶، ص ۲۱۷.

فقه‌های حنفیه،^{۲۰} حنابله^{۲۱} و زیدیه^{۲۲} از باب ضرورت شهادت کافر ذمی را در وصیت در صورت نبود مسلمان جایز می‌دانند. البته حنفیه و حنابله شهادت کافر ذمی در وصیت را در سفر جایز دانسته‌اند.^{۲۳} این مذاهب در باب شهادت کافر ذمی در وصیت، در صورت فقدان شاهد مسلمان، به آیه ۱۰۶ سوره مائده استناد کرده‌اند. مالکیه و شافعیه در حالت یاد شده نیز شهادت کافر را قبول ندارند؛^{۲۴} زیرا آنان فاسق هستند و به این آیه از قرآن «وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ»^{۲۵} و آیاتی دیگر استناد کرده‌اند.

۲) بالغ بودن

همه فقه‌های مذاهب اهل سنت^{۲۶} و زیدیه^{۲۷} در شهادت، بالغ بودن را شرط دانسته‌اند. از جمله دلایل آنها از این قرار است:

الف) آیه «وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ»^{۲۸}؛ زیرا در این آیه لفظ «مِنْ رِجَالِكُمْ» آمده است، در حالی که کودکان رجال نیستند.^{۲۹} همچنین در آیه تصریح شده است که اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن را گواه بگیرید و هیچ اشاره‌ای به کودکان نشده است. علاوه بر آن، وصف «مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ» در آیه، در کودکان فراهم نیست، به طوری که آنان جزء کسانی نیستند که مورد رضایت و اطمینان باشند.^{۳۰}

ب) حدیث عایشه از پیامبر (ص) که فرمود: «رُفِعَ الْقَلَمُ عَنْ ثَلَاثَةٍ: عَنِ النَّائِمِ حَتَّى يَسْتَيْقِظَ، وَعَنِ الصَّغِيرِ حَتَّى يَكْبُرَ، وَعَنِ الْمَجْنُونِ حَتَّى يَعْقِلَ، أَوْ يُفِيقَ»^{۳۱}؛ زیرا مراد از عدم مؤاخذة کودک، عدم مسئولیت او در قبال کارهای او است؛ چه آنکه احتمال اشتباه در او زیاد است، با وجود چنین خصیصه‌ای کودک نمی‌تواند از کسانی باشد که اهلیت شهادت داشته باشد.

بنابر قول مشهور در مذهب مالکیه، شهادت کودکان ممیز جایز است. مالک می‌گوید: شهادت کودکان ممیز در جراحات و قتل بین خودشان مادام که از هم جدا نشده و متفرق نگشته‌اند و انسان بالغی بر آنان گذر نکرده باشد، تا چیزی به آنان القا کند، جایز است.^{۳۲} مالکیه دلیل پذیرش شهادت کودکان را اجماع صحابه نقل می‌کنند.^{۳۳}

۳) آزاد بودن (حریت)

حنفیه،^{۳۴} مالکیه،^{۳۵} شافعیه^{۳۶} و زیدیه^{۳۷} این شرط را برای شاهد ذکر کرده‌اند، آنان به این آیه از قرآن استدلال می‌کنند: «ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ»^{۳۸}؛ زیرا شهادت دادن، نوعی ولایت است، در حالی که عبد ولایت ندارد. حنابله حریت را شرط ندانسته‌اند و دلیل خود را عموم آیات وارده در باب شهادت ذکر کرده‌اند، هرچند حنابله پذیرش شهادت عبد در مواردی غیر از حدود و قصاص را جایز می‌دانند و در این دو مورد شهادت عبد را جایز نمی‌دانند.^{۳۹} در فقه زیدیه هم برخی گفته‌اند که شهادت عبد فقط برای سید خودش مورد قبول نیست و برای دیگران مورد پذیرش است؛ زیرا خداوند فرموده:

۲۰. فتح القدیر، ج ۷، ص ۴۱۷.
 ۲۱. الکافی فی فقه الامام احمد، ج ۴، ص ۲۷۱.
 ۲۲. البحر الزخار، ج ۶، ص ۳۵.
 ۲۳. فتح القدیر، ج ۷، ص ۴۱۷؛ الکافی فی فقه الامام احمد، ج ۴، ص ۲۷۱.
 ۲۴. فتح القدیر، ج ۷، ص ۴۱۷.
 ۲۵. بقره، ۲۵۴.
 ۲۶. الأم، ج ۷، ص ۵۱؛ المغنی، ج ۱۰، ص ۵۷؛ الکافی فی فقه الامام احمد، ج ۴، ص ۲۷۱.
 ۲۷. البحر الزخار، ج ۶، ص ۳۱؛ التاج المذهب، ج ۶، ص ۲۱۷.
 ۲۸. بقره، ۲۸۲.
 ۲۹. البحر الزخار، ج ۶، ص ۳۵.
 ۳۰. الحاوی الکبیر، ج ۱۷، ص ۶۰.

۳۱. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۵۸.
 ۳۲. المدونه، ج ۴، ص ۲۶؛ بدایة المجتهد، ج ۴، ص ۲۴۶.
 ۳۳. الإشراف، ج ۲، ص ۱۶۱.
 ۳۴. بدائع الصنائع، ج ۶، ص ۲۷۰.
 ۳۵. التاج و الإکلیل، ج ۸، ص ۱۶۱.
 ۳۶. تحفة المحتاج، ج ۱۰، ص ۲۱۱.
 ۳۷. البحر الزخار، ج ۶، ص ۵۷.
 ۳۸. نحل، ۷۵.
 ۳۹. المغنی، ج ۱۰، ص ۱۴۴.





«ذَوَى عَدْلٍ» و عباد هم می‌توانند مانند دیگران عادل باشد که جمهور فقهای زیدیه این نظر را تأیید نمی‌کنند و معتقدند که شهادت عبد به علت نداشتن ولایت مورد پذیرش نیست.^{۴۰}

۴) عقل

دارا بودن عقل برای ادای شهادت، از شرایطی است که مورد اتفاق همه مذاهب است. پس شهادت دیوانه مورد قبول نیست. مذاهب دلایل خود را برای عدم پذیرش شهادت مجنون، اجماع فقها و حدیث رفع بیان کرده‌اند.^{۴۱}

۵) عدالت

با بررسی تعاریف فقهای اهل سنت و زیدیه از عدالت و بیان اینکه اختلاف جزئی در تعریف عدالت داشته‌اند، تعریف راجح و مورد اجماع آنان این تعریف می‌باشد: «دوری جستن از گناهان کبیره، عدم پافشاری بر گناهان صغیره، و رعایت مروّت». ^{۴۲} دلایل آنان برای شرط عدالت، از این قرار است:

الف) آیات قرآن: آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةٌ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنْكُمْ»^{۴۳} که منظور از عدل در آن، دوری از گناه است و آیه «مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ»^{۴۴} که منظور از «مِمَّن تَرْضَوْنَ» عادل بودن و مورد اطمینان بودن شاهدان است.

ب) حدیث «لَا يُؤْسَرُ رَجُلٌ بَعْدَ الْعُدُولِ»؛^{۴۵} «کسی به شهادت غیر عادل، مورد بازداشت قرار نمی‌گیرد».

۴۰. البحر الزخار، ج ۶، ص ۵۷.

۴۱. بدائع الصنائع، ج ۶، ص ۲۷۰؛ الذخيرة، ج ۱۰، ص ۱۵۱؛ الحاوی الکبیر، ج ۱۷، ص ۵۸؛ المغنی، ج ۱۰، ص ۵۷؛ البحر الزخار، ج ۱۰، ص ۵۷.

۴۲. بدائع الصنائع، ج ۶، ص ۸۶۲؛ التاج و الإکلیل، ج ۸، ص ۲۶۱؛ الفروع، ج ۶، ص ۵۶۵؛ مغنی المحتاج، ج ۶، ص ۳۴۵؛ التاج المذهب، ج ۶، ص ۲۱۱.

۴۳. مانده، ۱۰۶.

۴۴. بقره، ۲۸۲.

۴۵. السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۲۸۰؛ الموطأ، ج ۲، ص ۷۲۰.

۶) بینایی

بینایی از شروطی است که فقط حنفیه و زیدیه آن را شرط دانسته^{۴۶} و دلیل خود را اجماع بیان کرده‌اند و معتقدند: از آنجا که بینایی از ارکان شهادت است و شاهد باید با چشم حادثه و صحنه‌ای را ببیند، بنابراین باید بینایی داشته باشد. اما سایر مذاهب بینایی را شرط ندانسته‌اند.^{۴۷}

۷) ناطق بودن

همه مذاهب به جز مالکیه ناطق بودن را در شهادت شرط دانسته‌اند و شهادت شخص لال را جایز نمی‌دانند و معتقدند: شهادت باید با لفظ «شهدت» یا «أشهد» باشد.^{۴۸} اما مالکیه قائلند هر آنچه بر شهادت دلالت کند، اعم از گفته‌ای، نوشته‌ای یا اشاره‌ای، برای شهادت کفایت می‌کند، پس شهادت لال را جایز دانسته‌اند.^{۴۹}

۸) نبودن تهمتی قوی پیرامون شاهد

همه مذاهب فقهی اهل سنت و زیدیه قائلند که باید تهمتی پیرامون شاهد نباشد؛ یعنی از جمله: شهادت برای خویشاوندان، یا شهادت علیه دشمن خود، یا جایی که نفعی برای شاهد است، یا جایی که از شاهد دفع ضرری می‌شود، نباشد.^{۵۰}

شهادت ولدالزنا (غیر از شهادت بر زنا)

شخص دیگر

همه مذاهب فقهی چهارگانه اهل سنت و فقهای زیدیه شهادت ولدالزنا را در همه مسائل مانند معاملات، قتل و غیره جایز می‌دانند؛ زیرا صرف ولدالزنا بودن

۴۶. بدائع الصنائع، ج ۶، ص ۲۶۷؛ البحر الزخار، ج ۶، ص ۵۸.

۴۷. التاج و الإکلیل، ج ۸، ص ۱۶۶؛ تحفة المحتاج، ج ۱۰، ص ۲۱۱؛ الفروع، ج ۶، ص ۵۶۰.

۴۸. بدائع الصنائع، ج ۶، ص ۲۶۸؛ تحفة المحتاج، ج ۱۰، ص ۲۱۵؛ الفروع، ج ۶، ص ۵۸۰؛ البحر الزخار، ج ۶، ص ۵۹.

۴۹. التاج و الإکلیل، ج ۸، ص ۱۶۶.

۵۰. الجوهرة النيرة، ج ۲، ص ۲۲۹؛ التاج و الإکلیل، ج ۸، ص ۱۶۷؛ تحفة المحتاج، ج ۱۰، ص ۲۱۲؛ الفروع، ج ۶، ص ۵۸۲؛ البحر الزخار، ج ۶، ص ۵۳؛ ص ۵۵ و ۵۷؛ التاج المذهب، ج ۶، ص ۲۲۴.

در عدالت شخص تأثیری ندارد؛ چون خود شخص در آن دخالتی نداشته است^{۵۱} و آیه «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»^{۵۲} نیز مؤید آن است.

شهادت ولدالزنا بر زناى شخص دیگر

فقهائى مذاهب در مورد شهادت ولدالزنا بر زناى شخصى دیگر، باهم اختلاف کرده‌اند و در این مورد دو دیدگاه متفاوت وجود دارد:

۱) پذیرش شهادت ولدالزنا بر زنا

حنفیه،^{۵۳} شافعیه،^{۵۴} حنابله^{۵۵} و زیدیه^{۵۶} قائل به این دیدگاه هستند. ادله آنان از این قرار است:

الف) عمومیت آیات قرآن کریم؛^{۵۷} آیاتی که در قرآن در باب پذیرش شهادت آمده، بین ولدالزنا و غیر آن، فرقی قائل نشده‌اند، از جمله آیه «وَأَشْهِدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنْكُمْ»^{۵۸} «و بر آنان دو مرد عادل از میان خودتان گواه کنید».

ب) ولدالزناى عادل شهادتش در امور غیر از زنا پذیرفته می‌شود، پس شهادتش مانند دیگران در باب زنا نیز پذیرفته می‌شود.^{۵۹} به‌خصوص آنکه شهادت ولدالزنا، با شروط شهادت مطابقت دارد.

ج) شهادت ولدالزنا در قتل پذیرفته می‌شود، پس به طریق اولی شهادت او باید در زنا نیز پذیرفته شود^{۶۰} (قیاس اولویت).

د) فسق پدر و مادر موجب فسق فرزند نمی‌گردد،

۵۱. بدائع الصنائع، ج ۶، ص ۲۶۹؛ الهدایة، ج ۳، ص ۱۲۴؛ مواهب الجلیل، ج ۶، ص ۱۶۱؛ الأم، ج ۶، ص ۲۲۶؛ أسنى المطالب، ج ۴، ص ۳۵۶؛ کشف القناع، ج ۶، ص ۴۲۷؛ البحر الزخار، ج ۶، ص ۴۸؛ شرح الأزهار، ج ۴، ص ۳۹۵.

۵۲. بدائع الصنائع، ج ۶، ص ۲۶۹؛ الفتاوى الهندیة، ج ۳، ص ۴۶۹.

۵۳. الأم، ج ۶، ص ۲۲۶؛ مختصر المزنی، ص ۴۲۰.

۵۴. المغنی، ج ۱۰، ص ۱۷۸؛ کشف القناع، ج ۶، ص ۴۲۷.

۵۵. البحر الزخار، ج ۶، ص ۴۸.

۵۶. بدائع الصنائع، ج ۶، ص ۲۷۲؛ شرح منتهی الإرادات، ج ۳، ص ۵۹۴.

۵۷. طلاق، ج ۲.

۵۸. کشف القناع، ج ۶، ص ۴۲۷.

۵۹. شرح الکبیر، ج ۱۲، ص ۶۹.

مانند کفر پدر و مادر که موجب کافر شمردن فرزند نمی‌شود.^{۶۱}

ها) خود ولدالزنا مرتکب فعلی نشده است که درباره آن حکمی صادر شود، بلکه فاعل زنا، کاری قبیح انجام داده است و پدر و مادر زانی غیر از زانی هستند و حکم آنها به ولدالزنا قابل سرایت نیست.^{۶۲}

و) ولدالزنا روایتش پذیرفته می‌شود و شهادتش در غیر از زنا نیز مورد پذیرش است، پس شهادتش بر زنا نیز مانند سایر موارد مورد قبول است.^{۶۳}

ز) زنا کردن پدر و مادر ولدالزنا، خدشه‌ای در عدالت ولدالزنا وارد نمی‌کند.^{۶۴} همان‌گونه که خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى»^{۶۵} «هیچ کس بار گناهان دیگری را بر دوش نمی‌کشد (و گناهان دیگری را به گردن نمی‌گیرد)».

ح) اگر شخص زناکار توبه کند، شهادتش مورد قبول واقع می‌شود، هرچند او فعل قبیحی را انجام داده است، پس وقتی با وجود انجام گناه و قبیحی شهادتش (شهادت زانی) مورد پذیرش است، غیر زانی به طریق اولی شهادتش مورد قبول است.^{۶۶}

ط) ممکن است با منع کردن ولدالزنا از شهادت، وی را به دو قسم خوار کنیم: اول به دلیل نسب نامشروع و دوم با ممانعت وی از شهادت دادن. پس وقتی عدالت ولدالزنا اثبات شود، دیگر نمی‌شود مانع شهادت دادن وی شد.^{۶۷}

۲) عدم پذیرش شهادت ولدالزنا بر زنا

مالکیه قائل به این دیدگاه هستند.^{۶۸} ادله آنان از این

۶۱. الهدایة، ج ۳، ص ۱۲۴؛ الجوهرة النيرة، ج ۲، ص ۲۳۲.

۶۲. کشف القناع، ج ۶، ص ۴۲۷.

۶۳. همان.

۶۴. بدائع الصنائع، ج ۶، ص ۲۶۹.

۶۵. زمر، ج ۷.

۶۶. الشرح الکبیر، ج ۱۲، ص ۷۰ و ۶۹؛ البحر الزخار، ج ۶، ص ۴۸؛

التاج المذهب، ج ۶، ص ۲۱۹.

۶۷. الحاوی الکبیر، ج ۱۷، ص ۲۱۰.

۶۸. الکافی فی فقه اهل المدینة، ج ۲، ص ۸۹۵؛ البیان و التحصیل،

ج ۱۶، ص ۳۲۶؛ الذخیرة، ج ۱۰، ص ۲۲۱؛ مواهب الجلیل، ج ۶،

ص ۱۶۱.





قرار است:

مصیبتی فراگیر شود، بر مصیبت دیدگان آسان می‌گردد و اگر آن مصیبت نادر باشد و اختصاص به یک نفر یا گروهی داشته باشد، تحمل آن دشوار می‌گردد.^{۶۲} در پاسخ به این دلیل می‌توان گفت: ولدالزنا فعل قبیح و معصیت و عمل حرامی را مرتکب نشده است که بخواهد و آرزوی این را داشته باشد که دیگران نیز مانند او ولدالزنا باشند؛ زیرا خود کاری نکرده و در آن عمل زشت نقشی نداشته است.

ج) ولدالزنا به این گرایش دارد که دیگران مرتکب زنا شوند، تا مانند او ولدالزنا به وجود بیاید و بعد از آن به ولدالزنا شناخته شوند.^{۶۳} همچنین ولدالزنا به این متهم است که می‌خواهد زنا رواج پیدا کند، پس برای رواج زنا، کارهایی می‌کند تا دیگران به جای ازدواج، زنا کنند و در این راه از هیچ کوششی دریغ نمی‌کند.^{۶۴} در پاسخ به این استدلال می‌توان گفت: زانی و زانیه بیشتر می‌توانند مورد این اتهام قرار گیرند تا ولدالزنا؛ زیرا زانی و زانیه مورد اتهام فسق و فجور و هرزگی در جامعه هستند و شاید برخی از آنان بخواهند تا زنا و فحشا رواج پیدا کند، در حالی که این موضوع در مورد ولدالزنا صدق نمی‌کند.

قول مختار

به نظر می‌رسد دیدگاه اول، قول راجح و برتر باشد؛ یعنی شهادت ولدالزنا بر زانی شخص دیگر مانند شهادت او در سایر امور مورد پذیرش است. دلایل اختیار این قول از این قرار است:

۱- قوی بودن ادله جمهور اهل سنت و زیدیه که شهادت ولدالزنا را بر زنا جایز شمرده‌اند.

۲- اگر شخص زانی (زنا کننده) توبه کند، شهادتش مورد پذیرش است، در حالی که فعل قبیحی را مرتکب شده است (با ذکر این نکته که شخص زناکار، بیشتر

الف) عرف و عادت این است که وقتی کسی کار خلاف و قبیحی را انجام می‌دهد، دوست دارد دیگران هم مانند او آن را انجام دهند و به انجام دادن آن مشهور باشند. به این سخن خلیفه سوم، عثمان بن عفان استدلال کرده‌اند که گفته است: «وَدَّتْ الزَّانِيَةُ أَنْ النَّسَاءَ كُلَّهُنَّ يَزْنِينَ»؛^{۶۵} «زن زناکار می‌خواهد (دوست دارد) که همه زنها زناکار باشند». در پاسخ به این دلیل می‌توان گفت: اولاً؛ چنین روایتی هرگز از خلیفه سوم ثابت نشده و در هیچ کتب روایی نیز نیامده است. آن را می‌توان تنها در برخی کتب فقهی مشاهده کرد که این خود مؤید عدم صحت روایت است. ابن مفلح از فقهای حنبلی در کتاب المبدع در مورد روایت مذکور این چنین می‌گوید: «برخی در مورد قبول شهادت ولدالزنا این آیه را ذکر کرده‌اند: «وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً»؛^{۶۶} «همان گونه که خودشان کافر شده‌اند، آرزو دارند [که شما نیز] کافر شوید، تا باهم برابر باشید» و معتقدند که همان گونه که کافران دوست دارند دیگران نیز مانند آنان کافر باشند، زنان زناکار نیز دوست دارند، زنه‌ای دیگر نیز زناکار باشند و به دنبال آیه نیز روایت مذکور را در تأیید حرف خود ذکر کرده‌اند، اما ابن منذر در مورد روایت مذکور می‌گوید: چنین کلامی در هیچ‌جا و کتابی ثابت نشده و ممکن نیست خلیفه سوم چنین کلامی را گفته باشد و روایت مذکور صحت ندارد».^{۶۷} ثانیاً؛ بر فرض صحت روایت مذکور، باز هم استدلال ناتمام است؛ زیرا روایت به زن زناکار اشاره دارد، در حالی که موضوع مورد بحث، ولدالزنا است.

ب) ولدالزنا همیشه به علت ولدالزنا بودنش حرص می‌خورد و با خود می‌گوید: اگر کسان دیگر مانند او باشند؛ یعنی ولدالزنا باشند، این مصیبت دیگر بر او سخت نمی‌باشد و التیامی بر زخم او است؛ زیرا اگر یک

۷۲. البیان و التحصیل، ج ۱۶، ص ۱۹۱؛ شرح مختصر خلیل، ج ۷، ص ۱۸۶.

۷۳. حاشیة الدسوقی، ج ۴، ص ۱۷۳.

۷۴. شرح مختصر خلیل، ج ۷، ص ۱۸۶.

۶۹. المغنی، ج ۱۰، ص ۱۷۷؛ مواهب الجلیل، ج ۶، ص ۱۶۱.

۷۰. نساء، ۸۹.

۷۱. المبدع، ج ۸، ص ۳۲۰.

دوست دارد دیگران هم مانند او باشند و زنا کنند)، پس شخص ولدالزنا به طریق اولی، باید شهادتش مورد پذیرش قرار گیرد؛ زیرا او فعل قبیحی مرتکب نشده است و نباید گناه والدینش را به دوش بکشد. همچنین از آنجا که کفر والدین به کفر اولاد آنها نمی‌انجامد، فسق والدین نیز قابل سرایت به بچه‌های آنان نیست؛ زیرا خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى».^{۷۵} نیز مورد مؤاخذة قرار دادن فرزندان به خاطر اعمال والدین نوعی ظلم در حق فرزندان است، در حالی که خداوند منزه از ظلم است؛^{۷۶} زیرا در قرآن آمده است: «وَلَا يَظْلَمُ رَبُّكَ أَحَدًا»؛^{۷۷} «و پروردگار تو به هیچ کس ستم روا نمی‌دارد».

۳- به استدلال مالکیه که ولدالزنا دوست دارد همه مانند او باشند، این گونه می‌توان پاسخ داد که ولدالزنا فعل قبیحی مرتکب نشده است که بخواهد دیگران نیز مانند او باشند.

۴- نسب از شروط عدالت یا شهادت نیست و جایی ذکر نشده است. پس شهادت ولدالزنا مورد پذیرش است هنگامی که عادل باشد؛ خواه در مورد زنا و خواه در شهادت در موارد غیر زنا. بر این اساس شهادت ولدالزنا، با شروط عمومی شهادت مطابقت دارد.

۵- درباره استدلال به روایت خلیفه سوم، می‌توان گفت: چنین خبری از خلیفه سوم ثابت نشده است و همچنین بعید است و جایز نیست که خلیفه سوم قولی را از روی گمان بیان دارد و به گروهی از زنان (زناکار) نسبت دهد.^{۷۸}

۶- از عموم آیات و روایات می‌توان فهمید که شهادت ولدالزنا در صورت اثبات عدالت وی، مورد قبول

است و شهادت او مورد استثنا قرار نگرفته است.^{۷۹}

نتیجه‌گیری

۱. هیچ کدام از مذاهب چهارگانه اهل سنت و زیدیه، نسب و طهارت مولد را در باب شهادت شرط ندانسته‌اند.

۲. در باب شهادت ولدالزنا جمهور مذاهب فقهی اهل سنت و زیدیه، قائل به جواز شهادت ولدالزنا هستند و دلایل خود بر این امر را اطلاقات ادله و آیات قرآنی و عموماً اخبار وارده در پذیرش شهادت فرد عادل برشمرده‌اند.

۳. در بین مذاهب فقهی چهارگانه اهل سنت و زیدیه، مالکیه قائل به عدم پذیرش شهادت ولدالزنا بر زنا می‌باشد؛ زیرا معتقدند: ولدالزنا این انگیزه را دارد که بخواهد مردم را به زنا تشویق کند، تا اتمال او بیشتر شوند و التیامی بر زخمهای او باشد. همچنین چون خود ولدالزنا است دوست دارد دیگران را به زانی بودن متهم کند و برای پیشبرد این هدف، ممکن است به شهادت دروغ علیه فردی بپردازد و او را به زنا متهم کند. مالکیه به خبری از خلیفه سوم استدلال کرده‌اند که صحت آن ثابت نشده است.

۴. دیدگاه جمهور مذاهب (حنفیه، شافعیه، حنبله و زیدیه)، دیدگاه برگزیده در این باب است؛ زیرا دلایل مالکیه، همگی از روی گمان هستند و صحت خبر بیان شده از خلیفه سوم نیز ثابت نشده است. اما دلایل جمهور بسیار مستحکم به نظر می‌رسد، از جمله به آیه «وزر» که دلیل متقنی است، استناد می‌کنند، در حالی که اگر قول مالکیه را بپذیریم، با مفهوم آیه منافات دارد. همچنین در تمامی کتب فقهی مالکیه چیزی به عنوان طهارت مولد یا نسب در باب شهادت ذکر نشده است که بتوان به آن استدلال کرد و گفت که شهادت ولدالزنا جایز نیست.



۷۵. زمر، ۷.

۷۶. الحاوی الکبیر، ج ۱۷، ص ۲۱۰.

۷۷. کھف، ۴۹.

۷۸. المغنی، ج ۱۰، ص ۱۷۷.

۷۹. البیان، ج ۱۳، ص ۳۰۴.

- قرآن كريم، ترجمه مصطفى خرم دل.
- آذرنوش، آذرتاش، فرهنگ معاصر عربى - فارسى، تهران، نشر نى، ۱۳۹۳ش.
- ابن المرتضى، احمد بن يحيى، البحر الزخار الجامع لمذاهب علماء الأماص، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۲۲ق.
- همو، شرح الأزهار، بى جا، بى نا، بى تا.
- ابن حجر هيثمى، احمد بن محمد، تحفة المحتاج فى شرح المنهاج، بيروت، داراحياء التراث العربى، ۱۳۵۷ق.
- ابن رشد، محمد بن احمد، البيان و التحصيل و الشرح و التوجيه و التعليل لمسائل المستخرجة، بيروت، دارالغرب الاسلامى، ۱۴۰۸ق.
- همو، بداية المجتهد و نهاية المقتصد، قاهره، دارالحديث، ۱۴۲۵ق.
- ابن فارس، احمد بن فارس، معجم مقاييس اللغة، بيروت، دارالفكر، ۱۳۹۹ق.
- ابن قدامه، عبدالله بن احمد، الكافى فى فقه الامام احمد، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۱۴ق.
- همو، المغنى، قاهره، مكتبة القاهرة، ۱۳۸۸ق.
- ابن ماجه قزوينى، محمد بن يزيد، سنن ابن ماجه، قاهره، داراحياء الكتب العربية، ۱۳۷۲ق.
- ابن مفلح، ابراهيم بن محمد، المبدع فى شرح المقنع، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۱۸ق.
- ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، بيروت، دارصادر، ۱۴۱۴ق.
- ابن نجيم مصرى، زين الدين بن ابراهيم، البحر الرائق شرح كنز الدقائق، بيروت، دارالكتاب الاسلامى، بى تا.
- ابن نصر بغدادى، عبدالوهاب بن على، الإشراف على نكت مسائل الخلاف، بيروت، دارابن حزم، ۱۴۲۰ق.
- ابن همام، محمد بن عبدالواحد، فتح القدير، بيروت، دارالفكر، بى تا.
- انصارى، زكريا بن محمد، أسنى المطالب فى شرح
- روض الطالب، بيروت، دارالكتاب الاسلامى، بى تا.
- بلخى، نظام الدين، الفتاوى الهندية، بيروت، دارالفكر، ۱۳۱۰ق.
- بهوتى، منصور بن يونس، الروض المربع شرح زاد المستقنع، بيروت، دارالمؤيد؛ مؤسسة الرسالة، بى تا.
- همو، شرح منتهى الإرادات، بيروت، عالم الكتب، ۱۴۱۴ق.
- همو، كشاف القناع عن متن الإقناع، بيروت، دارالكتب العلمية، بى تا.
- بيهقى، احمد بن حسين، السنن الكبرى، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۲۴ق.
- جرجانى، على بن محمد، التعريفات، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۰۳ق.
- جوهرى، اسماعيل بن حماد، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربية، بيروت، دارالعلم للملايين، ۱۴۰۷ق.
- خطاب، محمد بن محمد، مواهب الجليل فى شرح مختصر خليل، بيروت، دارالفكر، ۱۴۱۲ق.
- خرشى، محمد بن عبدالله، شرح مختصر خليل، بيروت، دارالفكر، بى تا.
- دسوقى، محمد بن احمد، حاشية الدسوقى على الشرح الكبير، بيروت، دارالفكر، بى تا.
- شافعى، محمد بن ادريس، الأم، بيروت، دارالمعرفة، ۱۴۱۰ق.
- شريينى، محمد بن احمد، مغنى المحتاج الى معرفة معانى الفاظ المنهاج، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۱۵ق.
- شيبانى، محمد بن حسن، الأصل، كراچى، ادارة القرآن و العلوم الاسلامية، بى تا.
- عبادى زييدى، ابوبكر بن على، الجوهرة النيرة، مصر، المطبعة الخيرية، ۱۳۲۲ق.
- عبدالله، ناصر على، المعجم البسيط، قم، دارالفكر، ۱۳۸۷ش.
- عبدرى غرناطى، محمد بن يوسف، التاج و الإكليل



لمختصر خليل، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٦ق.
 - عمراني، يحيى بن ابي الخير، البيان في مذهب الامام الشافعي، جده، دارالمنهاج، ١٤٢١ق.
 - عنسي، احمد بن قاسم، التاج المذهب لأحكام المذهب، يمن، دارالحكمة اليمانية، ١٤١٤ق.
 - فيروزآبادي، محمد بن يعقوب، القاموس المحيط، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٢٦ق.
 - فيومي، احمد بن محمد، المصباح المنير في غريب الشرح الكبير، بيروت، المكتبة العلمية، بي تا.
 - قرافي، احمد بن ادريس، الذخيرة، بيروت، دارالغرب الاسلامي، ١٩٩٤م.
 - كاساني، ابوبكر بن مسعود، بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٠٦ق.
 - مالك بن انس، المدونة، بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤١٥ق.
 - همو، الموطأ، بيروت، داراحياء التراث العربي، ١٤٠٦ق.
 - ماوردي، علي بن محمد، الحاوي الكبير، بيروت،

دارالكتب العلمية، ١٤١٩ق.
 - مرتضى زبيدي، محمد بن محمد، تاج العروس من جواهر القاموس، بيروت، دارالهداية، ١٣٨٥ق.
 - مرغيناني، علي بن ابي بكر، الهداية في شرح بداية المبتدى، بيروت، داراحياء التراث العربي، بي تا.
 - مزني، اسماعيل بن يحيى، مختصر المزني، بيروت، دارالمعرفة، ١٤١٠ق.
 - مقدسي، عبدالرحمن بن محمد، الشرح الكبير على متن المقنع، بيروت، دارالكتاب العربي، بي تا.
 - مقدسي، محمد بن مفلح، الفروع، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤٢٤ق.
 - نسفي، عبدالله بن احمد، كنز الدقائق، بي جا، دارالسراج، ١٤٣٢ق.
 - نمرى قرطبي، يوسف بن عبدالله، الكافي في فقه اهل المدينة، رياض، مكتبة الرياض الحديثة، ١٤٠٠ق.
 - نوى، يحيى بن شرف، المجموع شرح المذهب، بيروت، دارالفكر، بي تا.

